فهرست

[مقدمه 2](#_Toc63685455)

[روایت پنجم: 2](#_Toc63685456)

[نکته اول: 2](#_Toc63685457)

[نکته دوم: 3](#_Toc63685458)

[نکته سوم: 4](#_Toc63685459)

[نکته چهارم: 4](#_Toc63685460)

[نکته پنجم: 6](#_Toc63685461)

[نکته ششم: 6](#_Toc63685462)

[روایت ششم: 6](#_Toc63685463)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح

# مقدمه

سخن در حکم نگاه به اجنبیه در مقام تصمیم به ازدواج با او بود. عرض شد از منظری کلی روایات در بحث را می‌شود به دو گروه و طایفه تقسیم کرد. طایفه اولی روایاتی بود که ممکن بود به اطلاق آنها تمایل پیدا کرد و طایفه دوم مجموعه‌ای از روایات بود که مختص به برخی از اعضا بود و روایات خاصه بود. در روایات خاصه، روایت دوم باب 36 بحث شد همین‌طور روایت سوم و پنجم و هفتم این چهار روایت را از طایفه ثانیه بحث کرده‌ایم که در این روایات مفاهیمی مثل وجه معاصم شعر و محاسن ثابت بود در یک روایت خلفها یا خلقها به ضم یا فتح بود که مواجه با ابهام بود. روایت چهارم که هفتم باب است علاوه بر سند تهذیب سندی در لایحضر است که ظاهراً اشکالی نداشته باشد سند تهذیب هم به شکلی تصحیح شد و البته سند مرحوم صدوق شاید اولی و اصح باشد. چند نکته هم داشت که ملاحظه کردید. تا اینجا چهار روایت

# روایت پنجم:

هشتمین روایت این باب است که از تهذیب هست:

«وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ع‏ فِي‏ رَجُلٍ‏ يَنْظُرُ إِلَى‏ مَحَاسِنِ‏ امْرَأَةٍ يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا قَالَ لَا بَأْسَ إِنَّمَا هُوَ مُسْتَامٌ فَإِنْ يُقْضَ‏ أَمْرٌ يَكُنْ».[[1]](#footnote-1)

این روایت فقط محاسن دارد و ضمیمه‌ای مثل شعر یا وجه در آن نیست. امام می‌فرمایند اشکالی ندارد. در این روایت هم طبعاً وجوه و نکاتی هست که باید بررسی شود.

## نکته اول:

سند روایت ظاهراً اشکالی ندارد. فقط در غیاث ابن ابراهیم مباحث مفصلی وجود دارد که آقای شبیری هم مفصل بحث کرده‌اند. قرار نیست مفصل به آن بپردازیم اما به‌اختصار و اجمال مباحثی که راجع به غیاث ابن ابراهیم مطرح است چند نکته است. علتش این است که غیاث ابن ابراهیم در کلام نجاشی نام‌برده شده با ویژگی‌هایی و توثیق خاص شده است. مرحوم شیخ در فهرست و رجال و این‌ها و دیگر کتب رجالی از غیاث ابن ابراهیم نام‌برده‌اند با بعضی عناوین و القابی که برایش ذکر کرده‌اند ازجمله سؤالاتی که وجود دارد این است که غیاث ابن ابراهیم که در کلام نجاشی است با غیاث ابن ابراهیم کلام شیخ یکی هستند یا چندتا. ثمره‌اش آنجاست که غیاث ابن ابراهیمی در سند بیاید و نتوانیم تشخیص دهیم غیاث ابن ابراهیم تمیمی است که در کلام نجاشی تصحیح‌شده یا غیر آن است. اگر گفتیم غیاث ابن ابراهیم یک نفر است توثیقی که نجاشی دارد برای همه است اما اگر قائل به تعدد شویم و نتوانیم تشخیص دهیم که این غیاث همان غیاثی است که نجاشی آن را تصحیح کرده بدون توثیق می‌شود و سند تام نمی‌شود. پس برای اینکه درجایی در سند بتوانیم به غیاث ابن ابراهیم اعتماد کنیم باید یکی از دو چیز را احراز کنیم:

1. غیاث ابن ابراهیم همان غیاث ابن ابراهیمی است که نجاشی توثیق کرده
2. احراز کنیم غیاث ابن ابراهیم یک نفر است. آنکه شیخ اسم برده و توثیق نکرده همان است که نجاشی توثیق کرده.

اینجا نیازی به احراز وحدت یا تعدد نیست. زیرا اینجا با نقل محمد ابن یحیی و با نقلی که از جعفر دارد محرز است که غیاث ابن ابراهیم تمیمی است که توثیق نجاشی را هم داراست. ازاین‌جهت خیلی در این سند این بحث تأثیرگذار نیست. البته در وحدت و تعدد بحث شده و آقای زنجانی با شواهدی گفته‌اند دو یا سه غیاث ابن ابراهیم داریم. دو تا روشن است یکی غیاث ابن ابراهیم تمیمی است و دیگری غیاث ابن ابراهیم نخعی است که جداست. آنکه توثیق شده تمیمی است که اینجا هم همان است و آنکه در کلام شیخ بدون توثیق آمده نخعی است. غیاث ابن تمیمی شیعه است و توثیق شده و نخعی عامی هم هست و توثیق نشده. دو سه بحث دیگری است اما در اینجا خیلی تأثیر ندارد. طلبتان درجایی که تأثیر روشنی داشته باشد. کلمات آقای خوئی را ببینید و قاموس الرجال و کلمات آقای زنجانی را ببینید که در فرصت مناسبی می‌پردازیم. درهرصورت بعید نیست این روایت ازلحاظ سند تام باشد.

مطالب بعدی مربوط به دلالت روایت است.

## نکته دوم:

همان‌طور که اشاره شد در این روایت فقط محاسن آمده است. در روایت اول وجه و معاصم بود. در روایت دوم خلق یا خلف و وجه بود. در روایت سوم شعر و محاسن بود در روایت چهارم فقط شعر بود اینجا فقط محاسن است. در مفهوم محاسن همان‌طور که دیروز اشاره شد برخلاف معاصم یک تعریف محدد مضبوطی در لغت نیست. معاصم تعریف مضبوطی دارد و مقصود مچ است جایی که النگو و امثال آن را نصب می‌کنند. اما محاسن معنای لغوی عامش را دارد. یعنی اعضا و جوارحی که نمایانگر حسن است. جهت دیگر اینکه دیروز عرض کردیم که محاسن را دو نحو می‌شود تفسیر کرد: تفسیر اول محاسن معنای عام و مطلقی دارد که شامل همه اعضا می‌شود. به دلیل اینکه المراه عوره کلها که گفته می‌شود گویا می‌شود ادعا کرد که المراه محاسن کلها. این یک احتمال که ممکن است کسی مطرح کند. احتمال دوم که شاید اقرب باشد این است که محاسن معنای عمده الاعضا یا مطلق الاعضا ندارد بلکه محاسن یعنی اعضایی که به‌طور ویژه نمایانگر زیبایی شخص‌اند. عمده زیبایی در سروصورت و دست و احیاناً گردن یا مقداری ممکن است پایین‌تر از گردن و امثال این‌هاست. اگر مقداری تعمیم بدهیم مثل آقای خوئی شامل ساق هم می‌شود. آنکه بیانگر جمال دیگری است اعضایی است که نام‌برده شد. مابقی آنها در ارزیابی زشتی و زیبایی به معنای عام خیلی دخالت روشنی ندارند. این احتمال دوم است که ما اگر احتمال اول را به‌عنوان احتمال مطرح کنیم احتمال است و اطمینان به اینکه محاسن یعنی کل اعضا بعید است و شاید از بعضی روایات و قرائن داخلی استفاده شود که مقصود کل نیست. شعرها و محاسن‌ها ظاهرش این است که بعضی را می‌خواهد بگوید نه همه را. البته محاسنها عطف عام بر خاص است در روایت سوم همچنان که آقای زنجانی فرموده‌اند اما بازهم عامی که همه اعضا را بگوید بعید است. درهرصورت اگر احتمال اول را مطمئن شویم روایت جزء مطلقات می‌شود اما خیلی بعید است و احرازش به نظر نمی‌آید.

## نکته سوم:

بنا بر همین‌که مطلق اعضا مراد نباشد مقصود چیست؟ آیا می‌شود چیز محددی در نظر گرفت یا اینکه اینجا هم باید به سمت قدر متیقن رفت؟ اینجا باز همین‌طور که روشن است دو احتمال وجود دارد. احتمال دارد محاسن همین اعضایی است که گفته‌شده است به شکلی آقای خوئی هم تمایل به همین دارند سر صورت گردن و دست‌ها و کمی بالاتر از معصم و احیاناً ساق و امثال این‌ها. ممکن است کسی بگوید ما تعریف مضبوطی که نداریم لغت هم چیزی دست ما نداده ممکن است دایره از این اوسع باشد و سینه را بگیرد پا را و حتی ران را هم بگیرد و بگوید این‌ها محاسن است و اگر این‌طور دایره‌ای داشته باشد در این صورت همان قرینه خارجیه لبیه یا ارتکازیه نمی‌گذارد این دایره را برایش قائل شویم و مذاق شریعت یا ارتکاز یا قرینه لبیه اجازه نمی‌دهد که بگوییم محاسن با این شمول مراد است بنابراین باید قدر متیقن را بگیریم که حداکثر وجه و شعر و این‌طور چیزهاست. پس اگر هم گفتیم محاسن معنای مطلق ندارد در مرحله بعد در دایره شمول آن دو احتمال وجود دارد یکی اینکه همه اعضا محاسن است و معنایش هم مضبوط است. دیگری اینکه ممکن است معنا اوسع باشد و چون نمی‌توانیم اوسع را بپذیریم باید قدر متقین را بگیریم. این هم دو احتمال است که برفرض اینکه محاسن مطلق اعضا نباشد طرح می‌شود.

## نکته چهارم:

اینجا نکته‌ای عرض می‌کنیم که در داوری بین دو تفسیر و نظریه در این روایات می‌شود مطرح کرد و آن نکته این است که در تفسیر طایفه اولی که روایات مطلقه بود دو نگاه مقابل هم بود. با یک طیفی که داشت. یک نگاه آن بود که کسی تمایل به اطلاق را پذیرفته باشد و تن به اطلاق آن شش هفت روایت طایفه اولی بدهد که مثلاً به نحوی صاحب جواهر و شدیدتر از آن مرحوم تبریزی به آن گرایش داشتند که دایره نظر دایره بازی است و تقریباً همه اعضا الا العوره را می‌گیرد. مرحوم تبریزی در این هم احتمال شمولی می‌داد. این یک گرایش بود که به سمت تساهل و گشودگی این احتمال و باز بودن دایره جواز نظر تمایل داشت. در نقطه مقابل نگاه‌هایی است که خیلی هم مطلقات را به دلیل قرینه خارجیه و ارتکازیه و حتی روایات دیگر را به خاطر قرائن لبیه و اهتمامی که شارع به حفظ نگاه و امثال این‌ها دارد را خیلی محدود تفسیر می‌کرد. زیرا مقام حساسی است و شارع هم روی این مسئله حساسیت دارد. ما در مطلقات به اطلاق آن شکلی سوق پیدا نکردیم به دلیل همان ارتکاز و قرائن لبیه که در کار بود. اما عرضمان اینجا این است که بین دو قرینه باید به نحوی نقطه تعادلی پیدا کرد نه آن اطلاق که دایره را این‌قدر وسیع بگیرد که صاحب جواهر و آقای تبریزی می‌فرمودند و نه آن‌قدر بسته و محدود در نظر بگیرد که کسان دیگری آن‌قدر محدود می‌بینند مثل مرحوم شیخ. دلیلش این است که اینجا دو قرینه مقابل هم‌اند. یک قرینه آن ارتکاز یا قرینه لبیه یا مذاق شارع که اقتضا می‌کند که ما در این نگاه محدود و مضیق تفسیر کنیم و یک نگاه موسع بازنداشته باشیم. لذا اطلاقات را آن‌طور نمی‌پذیریم و اینجا هم در محاسن نمی‌شود گفت همه اعضا یا عمده اعضا. این ازیک‌طرف ولی از طرف دیگر آن چیزی که در چند روایت آمده را باید مهم شمرد و دست‌کم نگرفت و فکر می‌کنم مرحوم تبریزی هم رویش عنایت داشته‌اند و آن تعلیلی است که در روایات آمده است. «إِنَّمَا يُرِيدُ أَنْ يَشْتَرِيَهَا بِأَغْلَى الثَّمَنِ»[[2]](#footnote-2) و امثال این در چند روایت آمده. روایت اول، سوم، هفتم، هشتم، یازدهم، دوازدهم و شاید بازهم باشد. هفت هشت روایت از معتبر و غیر معتبر این تعلیل آمده است. «يُرِيدُ أَنْ يَشْتَرِيَهَا بِأَغْلَى الثَّمَنِ»، «یعطی ماله»، «انما هو مستام»، خریدار است هزینه برایش می‌کند، ادوم ان یودم بینهم زمینه بیشتری فراهم می‌شود که به اختلاف برنخورند و معلوم شود با که ازدواج می‌کند. این تعلیل را هم ببینیم و یک‌طرفه نگوییم قرینه لبیه و ارتکازیه و مذاق شرعی که در این‌طور موارد بازنیست که بشود به هرکسی نگاه کرد به نامحرم نگاه کرد. **﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِم﴾**[[3]](#footnote-3)‏ از این‌طرف هم ببینیم این تعلیل‌ها می‌گوید می‌خواهد شریک عمر زندگی‌اش را انتخاب کند این دو را باید باهم دید. اگر فقط تعلیل‌ها را ببینیم ما را به سمت این می‌برد که بگوییم چند روایت مطلق واقعاً مطلق است. «أَ يَنْظُرُ إِلَيْهَا قَالَ نَعَمْ إِنَّمَا يَشْتَرِيهَا بِأَغْلَى الثَّمَنِ».[[4]](#footnote-4) به هرجایی می‌تواند نگاه کند. این از این‌طرف که می‌بینیم نمی‌شود اطلاق را بگوییم به خاطر قرائن حالیه و مقامیه و لبیه و امثال این‌ها. اما از این‌طرف هم ببینیم انما یشتریها باغلی الثمن. لذا راه میانه را می‌شود رفت که این قدر قدر متیقن محدود را نبینیم.شاید آقای خوئی همین در ذهنشان بوده است که علی‌رغم اینکه بعضی چیزهایی که اضافه می‌کنند در روایات نیست مثل پا و ساق. خود پا را با عدم قول به فصل ممکن است کسی ضمیمه کند اما ساق نه. پس با قرائن لبیه مذاقیه حالیه شرع که اینجا را محدود می‌بیند و دست‌ودل بازنیست نمی‌گذارد اطلاق در روایات مطلقه محکم شود و محاسن را نمی‌گذارد معنای مطلقی داشته باشد در نقطه مقابل تعلیل در چند روایت با تعابیر گوناگون است که نمی‌گذارد دایره را خیلی مضیق بگیریم و این موجب می‌شود که محاسن و این‌ها را به حالت عرفی بپذیریم. محاسن زنی که نمایانگر زشتی و زیبایی او هستند این‌طور نیست که دست و صورت باشد والسلام و دایره بازتری دارد. این موجب می‌شود که محاسن را به معنای متعارفش بگیریم که دست و صورت و گردن را می‌گیرد.

سؤال: می‌شود گفت عرف‌های متعدد در تعیین این وجود دارد؟

جواب: این خطاب به عرف نیست که در زمان صدور ائمه بوده. محاسن زن را باید ببینیم چه می‌گفتند.

سؤال: ممکن است عرب‌ها یک‌چیزی را محاسن می‌دانستند.

جواب: باید ببینیم مخاطب این کلام چه از این می‌فهمد. جور دیگری نمی‌شود گفت. در این فرهنگ غربی متأخر حتماً این‌ها تغییر پیداکرده است. در فضای صدور نص باید دید چه می‌فهمیدند.

سؤال: عرب‌ها مثلاً شاید در مواردی حساس‌اند.

جواب: باید در عرف ائمه محاسن را سنجید. به نظر می‌آید یعنی سروصورت و گردن و پا و امثال این‌ها را در حد ساق می‌گیرد که آقای خوئی می‌گویند.

آنچه امروز خواستم عرض کنم این است که تعلیل مکرر در این روایات را نمی‌شود کم گرفت و فقط به نقطه مقابل که قرینه لبیه محدود است را بسنده کرد.

سؤال: قبل تعلیل روایات چیزی بیشتر از وجه را می‌گویند...

جواب: بله عرض کردیم در روایات شعر آمده که یکی از آنها معتبر است. شعر فراتر است که شکی نیست.

سؤال: جایی که اطلاق وجود داشته.....

جواب: ما عمومی نداریم.

سؤال: روایت می‌گوید المراه

جواب: ال جنس را ادات عموم نمی‌گیرند می‌گویند اطلاق است.

سؤال: اگر اطلاق است رابطه‌اش با دسته دوم چیست؟

جواب: بحث می‌کنیم.

## نکته پنجم:

اینجا تعلیل با ادات تعلیل نیامده است. گفته انما هو مستام. به این‌ها می‌گویند بمنزلة التعلیل. مرحوم آقا مرتضی حائری خیلی این به‌منزله التعلیل را می‌فرمودند. همین ایام هم ایام ارتحال ایشان است. رضوان‌الله تعالی علیه. در روایات دیگر هم همین‌طور بود که ادات تعلیل نبود ولی عرف استفاده تعلیل می‌کرد. تقریباً در همه روایات به‌منزله التعلیل بود و لانه و امثال این را نداشت. نعم فلم یعطی ماله؟ عرف می‌گوید تعلیل می‌کند. انما هو مستام هم به‌منزله التعلیل است که حکم تعلیل را دارد. راجع به تعلیل و حکمت بحث‌هایی داشته‌ایم. مستام هم از ماده سوم به معنای خریدوفروش و معامله و امثال این است. مستام یعنی مشتری.

## نکته ششم:

آخر این روایت و روایت دیگری که بعد خواهد آمد دارد: فان یقض امر یکن یا یکون. در ملاذ الاخیار و روضه المتقین که شروح کتب اربعه است احتمالاتی داده‌اند که بهترین احتمالش این است که مقصود این است که او تلاش می‌کند ببیند و تصمیم بگیرد و انتخاب کند ولی مقدراتی است که خدا تنظیم کرده که هرچه مقدر است همان مقدر می‌شود. فرموده‌اند دریکی از همین شروح کنایتا و التزاماً می‌خواهد بفرماید تلاش خودش را بکند ولی توکل را بر خدا داشته باشد. مقدرات آن چیزی است که رقم می‌خورد. ولی توکلش بر خدا باشد. اشاره به قضا و قدر می‌کند و ثمره‌اش این است که می‌گوید تو توکل به خدا بکن کار خودت را هم بکند. هرچه قسمت شد.

# روایت ششم:

همین روایت بعد این یعنی نهم این باب است:

«وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ الْعَطَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع‏ إِيَّاكُمْ وَ النَّظَرَ فَإِنَّهُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ وَ قَالَ لَا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إِلَى مَا وَصَفَتِ الثِّيَابُ. أَقُولُ: هَذَا مَخْصُوصٌ بِمَنْ يُرِيدُ تَزْوِيجَهَا وَ قَدْ أَوْرَدَهُ الشَّيْخُ فِي هَذَا الْبَابِ».[[5]](#footnote-5)

روایت مرسله است.

1. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص89، أبواب أبواب مقدّمات النكاح وآدابه، باب36، ح8، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/20/89/مستام) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص89، أبواب أبواب مقدّمات النكاح وآدابه، باب36، ح7، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/20/89/بأغلى) [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره نور، آیه 3. [↑](#footnote-ref-3)
4. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص88، أبواب أبواب مقدّمات النكاح وآدابه، باب36، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/20/88/يشتريها) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص89، أبواب أبواب مقدّمات النكاح وآدابه، باب36، ح9، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/20/89/الثياب) [↑](#footnote-ref-5)